

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

عرض کردیم که امام (قدس) آن نظریه تربیتی را که مرحوم نایینی تنقیح فرمودند تقریباً در اکثر مقدمات آن نظریه مناقشه فرمودند و به این نتیجه رسیدند که ترتب طبق آن بیانی که قائلین به ترتب دارند که بگوییم امر به مهم مشروط است به عصیان به اهم، می فرمایند این اساسی ندارد و این ترتب را منکر هستند. اما راهی را طی می کنند که نتیجه قول به ترتب که بالاخره قائلین به ترتب با نظریه ترتب دنبال این بودند که این فعل مهم اگر عنوان عبادی داشته باشد این را تصحیح بکنند و نسبت به ترك اهم عقاب مترتب باشند راهی را طی می کنند که به چنین نتیجه ای می رسند و این راه ایشان نظیر آنچه که مرحوم محقق عراقی (قدس سره) این دوتا امر را در عرض یکدیگر امر به اهم و امر به مهم را در عرض يك دیگر تصویر می کرد ایشان هم می فرمایند این دوتا امر در عرض يك دیگر هستند.

اما مرحوم عراقی می فرمود یکی عنوان وجوب تام و دیگری وجوب ناقص اما ایشان می فرمایند نه هر دو عنوان وجوب تام فعلی را دارد و در عرض يك دیگر هستند و مساله جمع بین ضدين و اینها هم پیش نمی آید این خلاصه مدعای امام (قدس سره) است.

ادامه بیانات مرحوم امام:

حالا برای اثبات و رسیدن به این مدعا مقدماتی را بیان فرمودند که در تقریرات ایشان به صورت چهار مقدمه ذکر شده است. در تقریرات مثل معتمد الاصول و همچنین مثل تنقیح الاصول امام در آنچه که به قلم مبارك خودشان نوشته اند در مناهج الاصول (ج 2 ص 23) آنجا به عنوان هفت مقدمه آمدند بیان کردند.

در بحث گذشته ما مقدمه اولی را گفتیم. در مقدمه اولی فرمودند این که مرحوم آخوند و دیگران می گویند حکم چهار مرحله دارد ما قبول نداریم. مرحله اقتضا يك مرحله که در حقیقت حکم داخل نیست بلکه ما می توانیم بگوییم عنوان مقدمه حکم را دارد یا در موضوع و متعلق حکم اخذ شده است، اقتضا از مراحل حکم نیست مرحله تنجز هم يك مرحله که مربوط به خود حکم باشد نیست، تنجز یعنی این که برای موافقت با عمل ثواب بدهند و برای مخالفت عقاب بکنند، فرمودند این حکم عقل است عقل می گوید اگر در يك جایی يك حکمی از مولا صادر شد برای موافقت با او ثواب دارد و برای مخالفت عقاب دارد، این ربطی به حقیقت خود آن حکم ندارد.

لذا می فرمایند اول ما می گویم حکم دو مرحله دارد؛ يك مرحله انشا و يك مرحله فعلیت. بعد از این هم ترقی می کنند یا اعراض می کنند می فرمایند واقع این است که نمی توانیم بگوییم که این دوتا هم دوتا مرحله حکم است. باید بگوییم حکم دو نوع داریم. بعضی از احکام عنوان انشایی را دارند و بعضی از احکام عنوان فعلی را دارند. احکامی که هنوز مقتضی برای اجرای آنها حاصل نیست او را می گوئیم احکام انشایه، احکامی که از حین صدور مقتضی برای اجرایشان بوده این را می گوئیم احکام فعلیه.

البته طبق آن بیانی که در تقریرات است، احکام انشایه ظهور دارد طبق بیانی که ایشان فرمودند ظهور دارد در آن احکامی که هنوز مقتضی اجرای آنها نیست. حالا تا زمان ظهور مثلاً مثالی هم که زدند فرمودند یکی از احکام روشن مسلم نجاست اهل خلاف و حتی کفر اهل خلاف است، اما این حکم عنوان انشایی را دارد این حالا بعداً در زمان ظهور به مرحله فعلیت می‌رسد.

اما طبق بیانی که خودشان در مناهاج دارند، آنجا از مثال‌هایی که می‌زنند استفاده می‌شود: نه، احکام انشائیه یک خورده توسعه اش بیشتر است. احکامی که هنوز آن مقتضی فعلیت و اجرائیش نیست مثلاً می‌فرمایند **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** این یک حکم انشایی است تا چه زمانی؟ قبل از ورود مخصص و مقید مثلاً خداوند فرموده **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** اما حالا مخصص و مقیداتی در زمان ائمه برایش رسید از آن زمان تا آن زمانی که مخصص و مقید برسد که **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** یعنی عقد بالغ مثلاً عقد صبی را شامل نمی‌شود تا آن زمان عنوان انشایی را دارد از آن زمان عنوان فعلی را پیدا می‌کند.

حالا نکته ای که می‌خواهند نتیجه بگیرند از این بیان این است که آنچه که در لسان مشهور است که مشهور می‌گویند **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** تا ما دامیکه این بچه هنوز به بلوغ نرسیده برای او عنوان انشایی را دارد بعد که به بلوغ رسید همین **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** برای همین بچه که الان شده بالغ عنوان فعلی را پیدا می‌کند.

بگوییم مثلاً حکم در مورد بعضی از گناهان تا ما دامیکه این جاهل است برای جاهل عنوان انشایی را دارد اما برای کسی که شد عالم عنوان فعلیت را دارد مثل احکام زیادی که در باب کفارات می‌گویند در باب کفارات مخصوصاً در کفارات حج خود امام هم تصریح دارند که حالا باید دید که آن تصریح به آن فتوایشان با این مبنا چگونه سازگاری دارد که می‌فرمایند اینها تمام برای این کفارات در باب محرمات احرام برای آن کسی است که عالم باشد و از روی عمد مخالفت بکند.

اما کسی که جاهل بوده، سهواً یک محرمی را مرتکب شده است، او لازم نیست کفارات احرام را بپردازد می‌خواهند با این نظریه مخالفت کنند و وجه مخالفتش هم این است که ما حقیقت حکم را یا آنچه که مکتوب در قرآن و سنت است قرار می‌دهیم یا اراده حق تعالی قرار می‌دهیم هر کدام باشد قابلیت تغییر را ندارد، نمی‌شود بگوییم این حکم در قرآن تا ما دامیکه این شخص به بلوغ نرسیده برای این شخص فعلی نیست و انشایی است به بلوغ که رسید می‌شود فعلی. این قابل تغییر نیست.

این «اقیموا الصلوات» که در قرآن است یا باید بگوییم انشایی محض است الی آخر یا باید بگوییم فعلی محض است. نمی‌شود بیایم با تغییر حالا مکلف ما این **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** را اینطوری تفسیر بکنیم. اگر اراده حق تعالی هم باشد اراده حق تعالی هم مصون از تغییر و تبدل به تغییر حالات مکلف است این توضیح مقدمه اولی.

مقدمه دوم که عمده ابتکار امام (قدس) در این مقدمه دوم است و یکی از موارد و مبانی مهمی است که قبل از امام در کلمات دیگران این مبنا ذکر نشده و از مختصات ایشان در علم اصول هست؛ این است که فرمودند ما دو نوع خطاب داریم یک خطاب، خطاب شخصی است و خطاب دوم خطاب عام و خطاب قانونی است و بین این دوتا فرق‌هایی زیادی وجود دارد که خلط بین این فرق‌ها و خلط بین خطاب خاص، خطاب شخصی و خطاب عمومی سبب بسیاری از معضلات و مشکلات شده است.

در خطاب خصوصی و خطاب شخصی مثلاً الان زید را من خطاب می‌کنم، مثلاً می‌گویم «یا زید افعَلْ کذا» در این جا قیودی معتبر است. یک امکان انبعاث است باید این زیدی را که مخاطب قرار می‌دهیم خصوص این زید انبعاث درش ممکن باشد. اگر زید مریض است عاجز است افتاده فلج است اصلاً قدرت حرکت ندارد من به بگویم «یا زید افعَلْ کذا». این مستهجن است، این قبیح است، در خطاب شخصی انبعاث مخاطب امکان انبعاثش شرطیت دارد و همینطور در خطابات شخصی.

اگر ما آمدیم یک شخصی را نسبت به یک فعلی نهی کردیم باید آن فعل در دایره ابتلائی آن مکلف باشد. مثلاً الان زید می‌تواند کسی را بزند. برایش می‌گویم «لا تضرب» نهی می‌کنیم او را می‌تواند یک غذایی را بخورد برایش می‌گویم «لا تأکل هذه الطعام»، اما اگر یک چیزی از دایره ابتلائی مکلف خارج است، از دایره ابتلائی مخاطب خارج است، مثلاً یک آبی که در آن طرف دنیا هست و این زید تا آخر عمرش هم دستش به او نمی‌رسد. بگوییم «لا تشرب» آن آب را این را می‌گویند قبیح و

مستهجن است.

اما همین دو تا قیدی که در خطاب شخصی ما معتبر می دانیم می گویم در خطاب شخصی در اوامرش باید امکان انبعاث مخاطب باشد در نواهیش باید آن موردی که متعلق نمی است از دایره ابتلائی مکلف خارج نباشد. در خطابات عام این دو تا قید معتبر نیست. یعنی وقتی مولا می خواهد بفرماید «یا ایها الذین آمنوا» این خطاب عام است یا می فرماید «یا ایها الناس» که این خطاب عام است، لازم نیست که دانه دانه افراد درشان امکان انبعاث باشد.

وقتی خداوند می فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ لازم نیست تمام افراد مؤمنین امکان انبعاث درشان باشد. اگر در زمان نزول آیه هزار مؤمن داریم اما از این هزار، صدتایشان عاجز از صیام هستند، مانعی ندارد. می فرماید این خطاب به نحو عام یا به تعبیر دیگر به نحو قانون شامل همه اینها می شود. هم آن کسی که عاجز است این خطاب شامل او می شود و هم افرادی که توانایی دارند و قادر هستند این خطاب شامل آنها می شود.

در خطابات عام و قانونی می فرمایند انبعاث جمیع مکلفین لازم نیست پس چه لازم است؟ همین که يك مقدار افراد و لو در يك هزار نفر، صد نفر امکان انبعاث درشان باشد کافی است.

حالا نتیجه چه می شود؟ نتیجه این است این که می گوئیم تکلیف به عاجز قبیح است این در خطابات شخصی است. در خطاب شخصی ما نمی توانیم يك عاجزی را تکلیفی را متوجه او بکنیم، اما در خطابات قانونیه و عمومیه آنجا می گوئیم عاجز هم مورد تکلیف است و اشکالی ندارد و می فرمایند اگر نگوییم همه، اکثر خطابات که در شریعت وارد شده است عنوان خطاب عام و خطاب قانونی را دارد.

ان قلت: بفرمایید که آنجایی که مولا می گوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ آنجا انحلال پیدا می کند. «یا ایها الذین آمنوا» یعنی به تعداد افراد مؤمن این خطاب انحلال پیدا بکند.

قلت: می فرمایند ما انحلال را قبول نداریم باز مشهور در این خطابات انحلال را قبول دارند می گویند به تعداد افراد مکلف در عالم خارج حکم انحلال پیدا می کند، یعنی اگر ما صد مکلف داریم این «یا ایها الذین آمنوا» انحلال پیدا می کند به صد تا تکلیف.

اما ایشان می فرمایند ما این انحلال را قبول نداریم. چرا؟ برای این که دلیل بیاورند بر عدم انحلال. دلیلشان این است که ما خارجا می دانیم که دو طایفه یکی کفار و دیگری عصات. این دو طایفه مانند بقیه افراد اینها هم مکلف هستند. الان همانطوری که مؤمنین و مسلمانها مکلف به فروع هستند کفار هم مکلف هستند. آنها هم صلات درشان واجب است. روزه برایشان واجب است تا آخر.

همانطوری که اهل امتثال و مطیعین مکلف هستند عصات و آنهایی هم که عاصی هستند آنها هم مکلف هستند. می فرمایند اگر ما بخواهیم قایل به انحلال بشویم باید بگوئیم این دو تا از دایره تکلیف خارج بشود. چرا؟ چون اگر گفتیم «یا ایها الناس، یا ایها الذین آمنوا» این انحلال پیدا می کند به تعداد افراد. يك تکلیف مستقل می شود این تکلیفی که می خواهد شامل عاصی بشود با وصف این که خداوند می داند عاصی انبعاث پیدا نمی کند و امر را اطاعت نمی کند.

باید بگوئیم که پس این تکلیف شامل او نیست. خوب اگر بخواهد عاصی تکلیف شامل او نباشد، باید بگوئیم این عصیانی که می کند اشکالی ندارد. در حالی که ضرورت قائم بر این است که عاصی هم مکلف است یعنی به خاطر این عصیانی که کرده است عقاب می شود. پس می فرمایند از این جهت که کفار و عصاة اینها مکلف هستند، ما کشف از این می کنیم که خطابات قانونیه انحلال درش وجود ندارد.

اگر می خواست انحلال پیدا بکند بگوئیم به تعداد افراد مکلف ما تکلیف مستقل داریم، اگر بگوئیم هزار نفر داریم هزار نفر می شود تکلیف به عاصی، چون انبعاث ندارد نمی شود تکلیف به کافر، چون انبعاث ندارد نمی شود باید بگوئیم عاصی و کافر اینها

مكلف نیستند در حالی که ضرورت بر این است که اینها هم مكلف هستند.

ادله مرحوم امام:

سپس دلیل می آورند برای عدم انحلال از اینجا وارد می شوند به این که خوب می فرمایند ما معتقد هستیم این خطابات قانونیه مقید به قدرت نیست مقید به علم هم نیست یعنی چه؟ یعنی أَقِيمُوا الصَّلَاةَ که يك خطاب عام و قانونی است هم شامل قادر می شود هم شامل عاجز هم شامل عالم می شود هم شامل جاهل دلیل می خواهند اقامه کنند یا گاهی اوقات تعبیر به موید می کنند. مویدات و ادله بیاورند بر این که این خطابات قانونیه مقید به قدرت نیست.

اولین دلیلشان این است که حالا اگر بخواهیم که کلام تقریرات و کلام خودشان را باهم ذکر بکنیم میفرمایند اگر بخواهد مقید به قدرت باشد یا باید خود شارع بپاید مقید به قدرت بکند یعنی عقل ما کشف بکند که شارع احکام خودش را مقید به قدرت کرده این يك راه که یا باید بگوییم خود عقل مستقلا می آید حکم می کند به این که این احکام شریعت مقید به قدرت است از این دو راه خارج نیست یا از راه کشف است و یا از راه حکم است نظیر آنچه که در باب نتیجه مقدمات انسداد می گویند که نتیجه این است که یا عقل کشف از این می کند که شارع ظن را معتبر قرار داده است یا حکم می کند به اعتبار ظن بنحو مستقل ایشان می فرماید اینجا بالاخره ما يك خطابات قانونی داریم اگر این خطابات بخواهد مقید به قدرت باشد به یکی از این دو نحو است یا عقل کشف از می کند که شارع مقید به قدرت قرار داده است عقل کشف می کند که خود شارع مقید قرار داده است یا نه، عقل حکم می کند که این خطابات باید مقید به قدرت باشد.

می فرمایند اما شق اول بگوییم عقل کشف از این می کند که شارع مقید به قدرت کرده است. دو تا مؤید داریم بر این که چنین کشفی وجود ندارد، اگر شارع خطابات خودش را مقید به قدرت بکند، مؤید اول اگر مقید به قدرت بکند، لازمه اش آن است که در موارد شك در قدرت ما اصالة البرائة را جاری بکنیم. چطور؟

اول توجه بفرمایید که مجرای اصالة البرائة کجاست؟ اگر ما در اصل يك تکلیفی شك بکنیم آیا شارع چنین چیزی را بر ما تکلیف کرده است یا نه؟ یا در قیدی از قیود تکلیف نمی دانیم شارع نماز را نه جز قرار داده یا يك جز دهمی را هم به نام سوره واجب کرده است یا نه؟ در تمام اینها اصالة البرائة جاری می شود.

اگر ما در اصل تکلیف یا در قیدی از قیود تکلیف شك کردیم اینجا مجرای اصالة البرائة است. فرمودند اگر بگوییم شارع أَقِيمُوا الصَّلَاةَ را مقید به قدرت کرده است، نتیجه اش این است که الان که اول وقت می شود و من فرض کنید می بینم يك مقداری مریض هستم، شك می کنم آیا قدرت بر نماز دارم یا نه؟

شك در قدرت، شکی در قیدی از قیود تکلیف می شود، باید برائت جاری بکنم و بگویم نماز بر من واجب نیست. در هر تکلیفی الان می خواهم امر به معروف بکنم، یکی از قیود امر به معروف مثلا قدرت است، اگر گفتیم همه تکالیف مقید به قدرت است، الان شك می کنم آیا من قدرت بر امر به معروف دارم یا نه؟

اصالة البرائة جاری می شود، بگوییم آقا اشکال ندارد. اصالة البرائة جاری شود. می فرماید این بر خلاف فتاوی فقها است. فقها تماما فتوایشان بر این است در شك در قدرت مجرای احتیاط است. الان نماز متوجه شما شده است، شما نمی دانید قدرت دارید نماز بخوانید یا نه؟ مجرای احتیاط است باید احتیاط بکنید.

پس این که فقها فتوا دادند به این که باید احتیاط کرد در موارد شك در قدرت این کاشف از این است که قدرت قید تکلیف نیست. چون اگر قدرت قید تکلیف بود باید در شك در قدرت ما اصالة البرائة را جاری می کردیم در حالی که فتوا اصالة الاحتیاط است این يك مؤیدی که ذکر کردند حالا تا دنباله مطالب ایشان.